

خود باقی ماندند.

اعلامیه همه مردم را در برابر قانون یکسان شناخت. حق حاکمیت ملی و نیز حق مردم را در برانداختن حکومتی که حقوق آنها را نادیده بگیرد به رسمیت شناخت. اعلامیه همچنین الغاء شکل کهنه حکومت و برقراری حکومتی نوین را حق مردم دانست.

انگلیس در آغاز جنگ به پیروزی‌هایی دست یافت ولی سرانجام سپاهیان انگلیسی شکست یافتند. ایالات متحد آمریکا از تضاد میان انگلیسیان و سایر قدرت‌های اروپائی سود جست. در سال ۱۷۸۳ قرارداد صلحی در ورسای به امضاء رسید که بنا بر آن انگلیس استقرار ایالات متحده آمریکا را پذیرفت و سرزمین‌های واقع در آلگنی و می‌سی‌سی‌پی را به آن کشور واگذار نمود.

جنگ استقلال انقلابی بورژوائی بود. نقش اساسی در بدست آوردن پیروزی از آن توده‌های مردم - کارگران، کشاورزان، خرده بورژوازی شهری، خدمتکاران اجیر و بردگان سیاه بود لیکن رهبر انقلاب، بورژوازی و هدف آن سرنگونی مناسبات فئودالی تحمیلی استعمارگران انگلیسی بود.

در جنگ استقلال، سیاهان که نزدیک به ۱۰۰ / ۱۰۰ نفر از آنان در بعبوحه جنگ از جنگ زمین داران برده‌دار گریخته بودند نقش برجسته‌ای ایفا کردند. اکثریت بزرگ سیاهان با شور و هیجان بسیار از جنگ انقلابی استقبال نمودند. آنان به این جنگ برای رهایی از یوغ بردگی امید بسته بودند. ولی دیری نگذشت که امیدهای آنان بر باد رفت. بورژوازی آمریکا و زمین داران برده‌دار بردگی را همچنان حفظ نمودند.

ارزش مترقی جنگ استقلال در رهایی خلق آمریکا ازستم استعماری و در ایجاد دولتی ملی در جای حکومت استعماری پیشین بود.

اهمیت جنگ استقلال

جنبه ضد استعماری، ملی و ضد فئودالی جنگ انقلابی خلق آمریکا در سایر کشورها تأثیر زیادی بخشید. بویژه در ممالک امریکای لاتین که جنبش آزادی

ملی آنها علیه تسلط اسپانیا و پرتغال و فرانسه - که در آستانه انقلاب بورژوازی قرارداداشت - آغاز شده بود.

انقلاب بورژوازی امریکا مقدمات رشد سریع تر جامعه سرمایه داری در ایالات متحده امریکا را فراهم کرد. انقلاب از حل بسیاری از مسائل مربوط به تجدید سازمان بورژوا - دمکراتیک عاجز ماند. مثلاً به سرخ پوستان حقوق شهروندی داده نشد. بردگی سیاهان منسوخ نگشت و اراضی تقسیم شده به قطعات بزرگ تقریباً از قدرت خرید کوچ نشینان تهی دست خارج بود. مزارع بزرگ مبتنی بر مالکیت برده داری Plantation Slavery دست نخورده ماند و سلب مالکیت از بومیان با انقلاب بورژوازی قانونی شد.

جنگ داخلی ۱۸۶۱-۱۸۶۵ امریکا

در دهه ۱۸۶۰ روابط میان ایالات صنعتی شمال و ایالات برده دار جنوب بسیار وخیم گشت. تکامل **علل جنگ** ایالات شمالی در جهت صنعت و کشاورزی غیر فئودالی و مبتنی بر شیوه کار - مزدوری - Farming - بود. بر عکس در ایالات جنوبی کشاورزی بر کار برده وار - Plantation - استوار بود.

اقتصاد کشاورزی مبتنی بر کار برده وار با شیوه های بنماگرانه اداره می شد زمین داران برده دار - پلانترها - از کود استفاده نکرده و هر سه یا چهار سال، اراضی خود را ترك کرده در اراضی جدید به کشت می پرداختند. این شیوه اقتصادی مستلزم وجود اراضی پهناوری بود. پلانترها به سوی نواحی غربی کوچ می کردند به همانگونه که فارمرها - کشاورزان کوچک و متوسط - از ایالات شرقی و مهاجران از اروپا چنین کردند.

خصوصت میان فارمرها و پلانترهای برده دار در مبارزه برای اراضی غرب بیش از پیش شدت یافت.

تضاد میان بورژوازی صنعتی شمال و شمال شرقی و پلانترهای برده دار نیز تشدید شد. برده داری مانع تکامل اقتصادی ایالات جنوبی بود و این خود بر

حجم بازار داخلی برای صنعت شمال و شمال شرقی تأثیر منفی داشت. سرمایه-داران ایالات شمالی با کمبود شدید نیروی کار روبرو بودند و به بردگان سیاه همچون کارگران مزدور آینده خود می‌نگریستند.

پلانترهای جنوبی به صدور پنبه، توتون و محصولات دیگر به انگلیس اقدام کرده و از آنجا کالاهای صنعتی ضروری را وارد می‌نمودند. این امر سبب نارضایتی سرمایه‌داران شمال شرقی شد زیرا چنین تجارتی تولیدکنندگان شمال را از بازارها و منابع مواد خام محروم می‌ساخت.

شیوه کشاورزی توأم با برده‌داری دستخوش بحران عمیقی گشت. شیوه‌های نامحدود و کم‌خرج اقتصاد کشاورزی در مزارع بزرگ جنوب زمین را فرسوده می‌ساخت. کار برده‌دار مانع استقرار ماشین‌های جدید کشاورزی بود. در خرید برده نیز مشکلات فراوانی بوجود آمد. قیمت متوسط یک برده که در آغاز قرن نوزدهم ۱۵۰ دلار بود در سال ۱۸۶۰ به دوهزار دلار رسید. بردگان می‌شوریدند و از مزارع بزرگ می‌گریختند. پلانترهای برده‌دار خود را به تسلط بر ایالات جنوبی محدود نکرده بلکه بمنظور گسترش مزارع بزرگ خود به سوی غرب حرکت نمودند. در سیاست داخلی و خارجی خود حکومت ایالات متحد آمریکا از منافع برده‌داران حمایت کرده و تجارت برده را تشویق می‌نمود. پلانترهای برده‌دار خواهان یک سیاست خارجی توسعه‌طلبانه تجاویزی بودند و از برنامه ابدی ساختن برده‌داری دفاع می‌نمودند. آنها به جنگ تجاویزی سال‌های ۴۸-۱۸۴۶ علیه مکزیکو به عنوان نخستین مرحله انتقال امریکای جنوبی و مرکزی به یک ایالت امپراطوری برده‌دار خود می‌نگریستند.

حزب جمهوری خواه که در سال ۱۸۵۴ تشکیل شد و بطور عمده سخنگوی منافع بورژوازی بزرگ بود با گشودن اراضی غرب برای سکونت آزاد دفاع و با برده‌داری مخالفت می‌کرد.

در سال ۱۸۶۰ آبراهام لینکلن نایب رئیس حزب جمهوری خواه و عضو مجلس نمایندگان به ریاست جمهور ایالات متحده آمریکا انتخاب شد.

فصل پنجم مرحله جنگ داخلی

برده داران تقاضای جدائی داشتند. یعنی از اینکه هر دولت حق داشته باشد از اتحادیه کناره گیری کند دفاع مینمودند. در نوامبر ۱۸۶۰ کنگره ای از برده داران در چارلستون تصمیم به جدائی گرفت و در ماه دسامبر ایالت کارولینای جنوبی جدائی خود را از اتحادیه اعلام نمود. ده ایالت برده دار دیگر از روش کارولینای جنوبی پیروی نمودند.

اقدام «سفیدهای تهی دست» علیه جدائی از طرف پلانترهای برده دار وحشیانه فرونشاندند.

در فوریه ۱۸۶۱ در کنگره شش ایالت جدا شده که در مسونتگمیری (آلاباما) منعقد گشت کنفدراسیون جنوبی تشکیل و جفرسون داویس یکی از پلانترهای ثروتمند و مدافع سرسخت برده داری به ریاست آن انتخاب شد. شهر ریچموند (پایتخت ویرجینیا) به عنوان پایتخت کنفدراسیون تعیین گردید. قانون اساسی موقتی کنفدراسیون ایالات امریکا که به تصویب کنگره رسید برده داری را يك «حالت طبیعی» و «حافظ تمدن» اعلام نمود.

در آوریل ۱۸۶۱ سپاهیان جنوب به فورت سومپتر (نزدیک چارلستون، کارولینای جنوبی) که به حکومت لینکلن وفادار مانده بود حمله بردند. بدین گونه جنگ داخلی امریکا که تا چهار سال (۱۸۶۱-۶۵) دوام داشت آغاز شد. پلانترهای برده دار برای جنگ کاملاً آماده شده بودند در حالی که شمال برای آن آماده نبود. در آغاز حکومت لینکلن از روش های غیر قاطع استفاده می نمود. این روش ها که بیانگر احساسات مسالمت جوینان بخششی از بورژوازی - بیشتر پولداران بزرگ و بورژوازی تجاری و صنعتی بزرگ - بود که خواهان گسختگی نهائی از پلانترهای برده دار جنوب نبودند و از پرداختن به جنگ با شیوه های انقلابی امتناع می نمودند. این علت شکست شمال در مرحله اول جنگ (۱۸۶۱-۶۲) بود.

زیر فشار توده های خلق، حکومت لینکلن سرانجام تصمیم به «جنگ با شیوه ای انقلابی» گرفت. اهمیت شگرف گرایش شمالی ها به «جنگ باروشی انقلابی»

انتقال به شیوه های انقلابی جنگ

شرکت کارگران در عملیات انقلابی بود. در بسیاری از شهرها - نیویورک، فیلادلفیا و جز آن تمام اعضای اتحادیه‌های کارگری وارد جنگ شدند. بنا بر گزارش سنای امریکا ۷۵۰ هزار کارگر صنعتی شمال در ارتش نامنویسی کردند.

در سپتامبر ۱۸۶۲ رئیس جمهوری لینکلن آزادی سیاهان را از اول ژانویه ۱۸۶۳ اعلام نمود. گرچه سیاهان نه حقوق سیاسی و نه زمین بدست آوردند، این قانون هم از نقطه نظر نظامی و هم سیاسی اهمیت بسیار داشت. در مه ۱۸۶۲ حکومت لینکلن «قانون هوم استد»^۱ را انتشار داد که بموجب آن تقسیم اراضی رایگان میان همه شهروندان - بجز کسانی که در طرف پلانترهای برده دار جنگیده بودند - به مورد اجرا گذاشته شد. به هر یک از اهالی ۶۴ هکتار زمین (۱۶۰ آکر) به رایگان داده شد. و فقط صاحبان آن موظف به پرداخت ۱۰ دلار مالیات زمین گردیدند. خرید زمین به مبلغ هر آکر ۱۲۵ دلار نیز آزاد شد. از برنامه دوم در درجه اول بورس بازان زمین سود جستند. با این همه قانون هوم استد مسئله ارضی را به نفع فارمرها و بر مبنای دموکراتیک تراز قوانین سابق که به موجب آن قطعات بزرگ زمین باید به نقد خریداری می‌شد، حل کرد. به فارمرها فرصتی واقعی داده شد که از اراضی رایگان در غرب سود ببرند.

قانون «هوم استد» ضربه سختی به برده داری وارد آورد. پلانترهای برده دار از تصاحب زمین در غرب محروم شدند و بدون کشت اراضی حاصل خیز و بکر اقتصاد کشاورزی بزرگ آنها که مبتنی بر شیوه‌های بهره‌کشی بنما - گرانه بود نمی‌توانست تکامل یابد.

در ژوئیه ۱۸۶۲ کنگره ایالات متحد امریکا، قانونی را از تصویب گذراند که به موجب آن همه مردان ۱۸ تا ۴۵ سال موظف به خدمت نظامی بودند. این قانون استفاده از نیروی انسانی بیشمار را برای برتری نظامی ایالات شمالی ممکن ساخت. جمعیت جنوب ۹ میلیون نفر بود که ۳۵ میلیون نفر آنها سیاهان بودند. در صورتی که شمال ۲۲ میلیون نفر جمعیت داشت. در اواخر جنگ

1 - Homestead

متابع انسانی جنوب چنان به تحلیل رفت که برده داران مجبور شدند حتی بردگان سیاه را به خدمت نظامی بپذیرند.

حکومت فدرال فقط در ژوئیه ۱۸۶۲ به سیاهان اجازه داد در ارتش نسام نویسی کنند. از سال ۱۸۶۲ سیاهان به تعداد زیاد به خدمت نظامی پذیرفته شدند. سربازگیری از سیاهان تنها به موجب قانون ۲۴ فوریه ۱۸۶۴ مجاز شمرده شد. صفحات زیادی از تاریخ جنگ داخلی به قهرمانی و دلاوری سیاهان اختصاص دارد. در فوریه ۱۸۶۲ سرهنگ هگینگسن اعلام کرد در نظر حتی شجاع ترین سربازان سفید دیوانگی محض می نمود که به کاری مبادرت کنند که سربازان سیاهپوست آنرا به سادگی به انجام می رسانند. ژنرال باتکر ضمن صحبت از قهرمانی سربازان سیاه در عملیات نظامی تأکید کرد که هیچ سرباز سفیدی از حیث دلیری و قدرت تصمیم به پای آنها نمی رسد و با اینکه سیاهان هنوز مشمول بی شرمانه ترین تبعیضات نژادی بودند. سربازان سیاه دستمزدی کمتر از دستمزد سربازان سفید دریافت می نمودند. افزون بر جنگیدن همه کارهای مشکل و طاقت فرسا بر عهده سیاهان بود. هیچ سیاه پوستی نمی توانست از درجه گروهانی بالاتر رود. تنها در موارد نادر سیاهان به درجه افسری ارتقا می یافتند. در ۱۸۶۴ بیش از ۱۸۶۰۰۰ سیاه (که ۱۳۴۰۰۰ نفر آنان از ایالات برده دار بودند) در ارتش خدمت می کردند؛ ۳۰۰۰۰ نفر در نیروی دریایی و ۲۵۰۰۰۰ نفر در سازمان های تابعه ارتش فدرال.

برده داران با سربازگیری از بردگان در ارتش خود به اقدام خطرناکی دست زدند. سیاهان به محض پیدا کردن فرصت به سوی ایالات شمالی فرار می کردند و برتری نفرات ارتش شمالی را می افزودند. در طی جنگ داخلی نزدیک به ۵۰۰ هزار نفر از ایالات جنوبی به شمال گریختند و در نتیجه تولید در جنوب به نحو چشم گیری کاهش یافت.

قیام ها و شورش های متعدد بردگان در پشت سر پلانترهای باغی جنوب و ترس از بیک قیام عمومی سیاهان، نیروهای عظیم جنوب - تقریباً ۱۰۰ هزار افسر

ونفرا را به خود مشغول کرده بود.

سیاهان برای آزادی خود از یوغ بردگی از همان آغاز جنگ داخلی به مبارزات جانانه‌ای دست زدند. آنها به تشکیل دسته‌های پارتیزانی پرداختند (سیاهان جنگلی) و با باندهای غارتگران باغی می‌جنگیدند.

مهم‌ترین و خطرناک‌ترین عملیات به واحدهای سیاه‌سپرده می‌شد. تلفات سیاهان خیلی بیش از تلفات هنگ‌های بود که داوطلبان سفید در آن خدمت می‌کردند. در حدود ۷۰۰۰۰ نفر سیاه جان خود را در مبارزه علیه برده‌داری و بغاوت تمامیت ارضی ایالات متحد آمریکا از دست دادند.

سیاهان نقش برجسته‌ای در جنگ داخلی ایفا نمودند. در ۱۸۶۴ آبراهام لینکلن اعلام کرد بدون کمک سیاهان شمالی‌ها جنگ را می‌باختند.

تصفیه و اصلاحات در کادر فرماندهی نیروهای شمال نیز بمیزان زیادی به پیروزی در جنگ کمک نمود. بسیاری از افسران ارتش شمال افراد دمکرات و مرقی و طرفدار انقاي بردگي و از خانواده‌های طبقات زحمتکش بیرون آمده بودند. در میان آنان کسانی چون ویدیمیر^۱ (نویسنده سوسیالیست) و بلیچ (عضو سابق کمیته مرکزی اتحادیه کارگران در بین‌الملل اول) سیلویس (یکی از رهبران کارگران آمریکا)، کلوسرت^۲ (بعدها عضو کمون پاریس) و تورچانیف (افسر سابق روسیه) دیده می‌شدند.

گذار به شیوه‌های انقلابی جنگ در طی دوره دوم جنگ داخلی (۶۵-۱۸۶۳) به پیروزی شمال بر پلانترهای برده‌دار انجامید. پیروزی فقط بر اثر مبارزه جانانه خلق آمریکا، کارگران، دهقانان و سیاهان میسر گشت.

جنگ داخلی آمریکا مخصوصاً مرحله دوم آن، ماهیتاً انقلابی از نوع بورژوا دمکراتیک بود. توده‌های خلق به جنگ انقلابی آزادی بخش علیه برده‌داری پرداختند و پیروزی بر اثر مساهم قهرمانانه آنها بدست آمد. کارگران، سیاهان و

اهمیت جنگ
داخلی آمریکا

1- Weydemeyer

2- Closert

فارمرها (کشاورزان صاحب زمین) نیروی محرك عمده انقلاب تحت رهبری بورژوازی مرفعی بودند. در نتیجه پیکار نخستگی ناپذیر توده های خلق، جنگ داخلی به پراکندگی سیاسی و اقتصادی کشور پایان داد و امکاناتی برای رشد سریع سرمایه داری از طریق امحای موانعی که در سر راه تبدیل ایالات متحد از کشوری کشاورزی به کشوری صنعتی وجود داشت فراهم آورد و به راه فارمری (به اصطلاح راه آمریکائی) تکامل سرمایه داری در کشاورزی کمک نمود.

جنگ داخلی تسلط سیلیمی بورژوازی صنعتی بزرگ را با نسخ دهاوی برده داران نسبت به قدرت دولتی استحکام بخشید.

ثمرات پیروزی بطور عمده به جنگ بورژوازی بزرگ افتاد که در راه سارش باپلانترها گام نهاده بود. در ۱۸۶۵-۶۶ پلانترها به وضع «قوانین سیاه» ضد سیاهان پرداخته سازمان های تروریستی کوکلوکس کلان و امثالهم تشکیل دادند، سیاهان آزاد شده و محروم از زمین خود را در قید پلانترها یافتند و به زارحین «سهم بر» تبدیل گردیدند. وابستگی فارمرها به بانک ها افزایش یافت. بورژوازی بزرگ دیکتاتوری خود را تحکیم نمود و با تشدید بهره کشی از کارگران خود را ثروتمندتر ساخت.

جنگ داخلی در تکامل اقتصادی ایالات متحد امریکا تأثیر زیادی بخشید. در آخرین ثلث قرن نوزدهم، سرمایه داری امریکا به سرعت بی نظیری رشد یافت. در ۱۸۴۰ ایالات متحد امریکا در محصولات صنعتی مقام پنجم را دارا بود. در ۱۸۶۰ به مقام چهارم ارتقا یافت. تا پایان جنگ داخلی، امریکا از لحاظ اقتصادی، يك مستعمره اروپائی بود. در ۱۸۷۰ امریکا در تولیدات صنعتی بعد از انگلیس مقام دوم را داشت. در حالی که در ۱۸۹۴ قدرت صنعتی بزرگ جهان را تشکیل می داد و نیمی از کل محصولات صنعتی کشور های صنعتی را تولید می کرد. در ۱۸۶۵ تا ۱۸۹۵ تولید صنعتی در امریکا ۷ برابر افزایش یافت.

برای تکامل سریع سرمایه داری در امریکا هلل زیر را میتوان برهمرد:

برقراری طولانی يك جمهوری بورژوا-دمکراتیک، فقدان فتودالیسم، ثروتمند شدن از بسیاری جنگها در اروپا، امکان استفاده از تکنولوژی و سرمایه اروپا، وجود منابع طبیعی غنی، تکامل سریع ماشین سازی، مهاجرت میلیونها اروپائی، آسیایی و اهالی امریکای لاتین (بیش از ۱۳ میلیون نفر در سالهای میان ۱۸۶۰ تا ۱۹۰۰ به امریکا مهاجرت کردند). بهره‌کشی بی‌رحمانه از مهاجران، سیاهان و بومیان. غارت دولت‌ها و مناطق همجوار.

فصل چهارم

تکامل سرمایه‌داری در روسیه

**روسیه در نیمه
قرن نوزدهم**

در روسیه روابط سرمایه‌داری در پایان قرن هزدهم بوجود آمد ولی شیوه سرواژ حتی تا نیمه قرن نوزدهم حاکم بود. بررغم بحرانی که در شیوه سرواژ بروز کرده بود کار اجباری دهقان وابسته به زمین در شناخته اصلی اقتصاد روسیه - کشاورزی - که ۹۰ درصد جمعیت به آن اشتغال داشتند، شایع بود.

انقلاب صنعتی در روسیه در دهه ۱۸۳۰ شروع شد. کار مبتنی بر نیروی بازو رفته رفته جای خود را به کار ماشینی می‌داد. نخستین ماشین‌های بخار در صنعت و حمل و نقل به پیدائی آمد و شیوه‌های کشاورزی فنی متری آن زمان در کشاورزی معمول گشت و در نتیجه تولید و بازرگانی افزایش یافت و روابط پول - کالایی رونق گرفت.

رشد روابط پول - کالایی به‌تغییری در ساخت اجتماعی انجامید. جریان «غیر دهقانی شدن» روستا آغاز شد. از يك سو توده‌های دهقانان خانه خراب

می‌شدند و از سوی دیگر گروه کوچکی از ثروتمندان روستایی ثروتمندتر. تعداد زمین‌داران افزایش یافت. خرید زمین از اشراف بدست تجار، مقامات اداری و دهقانان ثروتمند به صورت شکل ویژه‌ای از زمین داری در آمد. این پدیده پایه‌های عمده نظام فئودالی، حق انحصاری اشراف را به مالکیت زمین منزلی ساخت. ارباب‌های تازه دهقان وابسته به خود نداشتند و از کار مزدوری که خاص سرمایه داری است بطور وسیع استفاده می‌نمودند. بدین گونه يك بورژوازی روستایی در روستای روسیه تشکیل شد و نابرابری اقتصادی دهقانان شکل قشر بندی اجتماعی به خود گرفت.

با تکامل روابط پول - کالایی، اقتصاد دهقانان و هم مالکان پیش از پیش به روابط بازاری پیوست. در پاره‌ای مناطق زمین‌داران کوچک خانه خراب می‌شدند و در عوض مالکیت بزرگ با استفاده از فنون کشاورزی و ماشینی رشد می‌یافت. برخی زمین‌داران در طریق سرمایه داری گام نهادند. ولی اکثر آنها از حق انحصاری خود بر زمین سود جسته اقتصاد خود را بر پایه سرواژ و تقلیل مالکیت‌های کوچک دهقانی و افزایش بیگاری گسترش می‌دادند مالکیت دهقان که یکی از پایه‌های نظام فئودالی است بدین گونه بی اعتبار می‌گشت چون مالکان (به ویژه مالکان کوچک و متوسط) از کار سرف‌ها سود می‌جستند کمتر به رشد کشاورزی از طریق استفاده از فنون پیشرفته در کشاورزی علاقه مند بودند. این مانعی بود در راه پیشرفت کشاورزی و به انحطاط برخی رشته‌های آن منجر شد.

در مناطق صنعتی، زمین‌داران برای ازدیاد در آمد خود دهقانان خود را در مقابل گرفتن غرامت (باز خرید) آزاد می‌ساختند. این پدیده توجه دهقانان را از کشاورزی به شهرها معطوف ساخت و آنها مجبور شدند به جست و جوی کار در شهرها بپردازند.

بدین گونه شیوه سرواژ تکامل نیروهای مولد در کشاورزی روسیه را سد می‌کرد.

انقلاب صنعتی که مهم‌ترین رشته‌های اقتصاد روسیه را در بر می‌گرفت

موجبات تکامل بیشتر صنعت را فراهم آورد و به افزایش قابل توجه محصولات صنعتی منجر گشت. روابط اقتصادی داخلی و نیز خارجی تقویت شد. امپراطوری روسیه به جز قفقاز و قزاقستان عقب مانده، شامل نواحی صنعتی پیشرفته لهستان نیز بود. این پدیده جریان تراکم سرمایه را پیش انداخت و منابع جدیدی از مواد خام و بازار فروش را که لازمه تکامل صنعتی است بر روی روسیه گشود.

ولی پیشرفت صنعت با مانع شیوه سرواژ روبرو بود که یکی از جلوه‌های آن کمبود نیروی کار بود. بخش بزرگ کارگران را سرفهائی تشکیل میدادند که مالکان آنها به ایشان اجازه داده بودند به شهر رفته اعاشه خود را از آنجا تأمین کنند ولی آنها هنوز به کشاورزی وابسته بوده و اگر مالکی غرامت آزادی آنها را ناکافی می‌دید امر به بازداشت آنان می‌داد.

ماشین‌های صنعتی جدید نیاز مبرم به توده مردمی داشت که شخصاً آزاد بوده و بدین‌گونه ارتش ذخیره کار برای مؤسسات سرمایه داری را تشکیل دهند. ولی شیوه سرواژ مانع چنین پدیده‌ای بود. صنعت روسیه از صنایع کشورهای سرمایه داری پیشرفته عقب‌تر بود و تکامل آن با مانع بازار داخلی محدود نیز روبرو بود زیرا اقتصاد طبیعی در کشاورزی حاکم بود. دهقانان وابسته تهنی دست قادر به خرید هیچگونه مصنوعات شهری نبودند.

بدین‌گونه تضاد میان نیروهای مولد در حال پیشرفت و روابط تولید قودالی کهنه به سرعت شدت می‌یافت. پیشرفت بیشتر نیروهای مولد مستلزم لغای شیوه سرواژ یا به دیگر سخن هماهنگی روابط تولید با سطح جدید تکامل نیروهای مولد بود.

بحران تکامل اقتصادی روسیه بیشتر از همه در پائین آمدن سطح زندگی دهقانان و کارگران مؤثر بود. یوغ تعهدات اجباری فتودالی بیشتر می‌شد. دوستانیان بر

بحران اجتماعی
روسیه

اثر نقصان محصول و ازدیاد مرگ و میر چارپایان و کمبود زمین زروعی و چراگاه در گرسنگی دائمی بسر می‌بردند. فقر دهقانان به بیماری‌های مسری و در

نتیجه افزایش مرک و میر و کاهش میزان تولد می انجامید. شیوه سرواژ، کارگران روستایی - این مهم ترین عنصر نیرو های مولد جامعه آنروزی - را رو به نابودی می برد.

وخیم شدن شرایط زندگی دهقانان انگیزه مبارزه آنها علیه مالکان بود. دهقانان از پرداخت غرامت در ازای آزادی خود و از اجرای خدمات فئودالی سر باز زده و از چنگ مالکان می گریختند. املاک مالکان را به آتش کشیده و خود آنها و مباشران آنها را کتک زده یا به قتل می رساندند. در فاصله ۱۸۲۶ و ۱۸۶۱، ۱۸۸۶ بار قیام دهقانی روی داد تقریباً سراسر کشور دستخوش آشوب بود. در نواحی دور دست این جنبش با مبارزه خلق ها علیه ستم ملی (قفقاز، لهستان و جز آن) توأم گشت. مبارزه دهقانان مورد حمایت کارگران نیز بود که خود، این ستم گری - حکومت بی رحمانه نه فقط صاحبان و مدیران کارخانه ها بلکه ظلم مالکان - را نیز تجربه کرده بودند.

دهقانان روسیه برای زمین و آزادی - یعنی برای الغای وابستگی فئودالی مبارزه می کردند. از لحاظ عینی این درخواست های دهقانان هدفش ایجاد شرایط مطلوب برای تکامل سرمایه داری در روسیه بود. اقدامات دهقانان و کارگران از طرف تزارسم بی رحمانه فرو نشانده می شد. دولت که نماینده مالکان بود با وضع قوانین، زندان ها، ارتش از منافع آنها دفاع می کرد و از پیشرفت روابط تولید جدید در روسیه جلوگیری می نمود تکامل اقتصادی کشور مستلزم رفع این موانع بوسیله آنچنان نیروی اجتماعی بود که به ایجاد روابط تولیدی جدید علاقه مند باشد.

دهقانان نامتجانس و پراکنده بودند. آنها فقط متوجه منافع محلی خود بودند و بنا بر این نمی توانستند کوششهای خود را برای پرداختن به مبارزه انقلابی برای تأمین تقاضا های خود متحد سازند. تنها کارگران می توانستند انقلاب دهقانی را در مسیر مطلوب تکامل جامعه رهبری کنند ولی در آن زمان روسیه هنوز فاقد طبقه کارگر متشکل و سازمان سیاسی آن بود.

بورژوازی روسیه که در تکامل سرمایه داری کشور ذینفع بود از نظر

اقتصادی و سیاسی ضعیف بود. این طبقه از لحاظ منشاء اجتماعی به میزان زیادی به طبقه زمین‌دار وابسته بود و چون از انقلابات بورژوازی اروپای غربی و رشد مبارزه پرولتاریای آن منطقه آگاهی کافی داشت از این‌رو از بروز انقلابات اجتماعی وحشت داشت. بورژوازی روسیه از بیم بروز جنگ دهقانی فقط میکوشید از طریق تق تق کردن های لیبرالی، زمین‌داران و مقامات تزاری رابه اعطای امتیازاتی برای تکامل سرمایه داری، « آزاد ساختن » دهقانان ترغیب کند و بدین‌گونه از انقلاب - الغای کامل حقوق مالکیت زمین‌داران و پرچیده شدن استبداد سیاسی - اجتناب نماید.

تشدید بحران شیوه سرواژ مرحله تازه‌ای را در جنبش انقلابی روسیه باز نمود. سخنگویان دهقانان در سال‌های ۶۰-۱۸۴۰ عبارت بودند از روشنفکران مترقی که از آمال دهقانان برای آزادی آگاه بودند. منشاء طبقاتی آنها عبارت بود از روحانیون کوچک، کارمندان جزء اداری، خرده بورژوازی، تجار، دهقانان و اشراف نهی دست بیرون از طبقه. و از نظر عقاید اجتماعی، ایشان دمکراتهای انقلابی بودند. اینان از جنبه غیر انسانی شیوه سرواژ آگاه بودند و از کراهت آن پرده بر گرفتند و درخواست‌های دهقانان را به عنوان يك برنامه الغاء کامل سرواژ و دادن زمین به دهقانان بدون پرداخت غرامت به مالکان تنظیم نمودند. دمکرات‌های انقلابی کوشش برای « آزاد کردن » دهقانان روسیه از بالادانکوهش نموده و بسیاری از آنها معتقد بودند که خلق تنها می‌تواند با الغای کامل حقوق مالکیت زمین‌داران و سرنگونی قدرت آنان به خواست‌های خود جامعه عمل پوشد.

دمکرات‌های انقلابی روسیه در زمانی پا به عرصه مبارزات اجتماعی نهادند که خصالت انقلابی دمکراسی بورژوازی رو به افول بود. تجربه غرب به آنها آموخته بود که سرمایه داری چه نکبت و مصیبتی برای آنها به ارمغان خواهد آورد. از این لحاظ برخی از آنها که از درك طریق جدید تکامل انقلابی و نیز از شناخت طبقه‌ای که نقش اصلی را در انقلاب اجتماعی ایفا تواند کرد عاجز بودند، تئوری تخیلی « سوسیالیسم دهقانی » را پیش کشیدند. در این تئوری افشای سرواژ و

انتقاد ورد نظام سرمایه داری با تقاضای گذار مستقیم روسیه عقب مانده به سوسیالیسم از طریق تکامل جماعت (کمون) های روستایی - که در آن زمان در روسیه به موجودیت خود ادامه می داد - و «حق همگانی بر زمین»، خودمختاری آن و غیره آمیخته شده بود.

دمکرات‌های انقلابی - آ. ا. هرزن، و. ح. بلینسکی، ن. ج. چرنیشفسکی و ن. آ. دابرولیوف - که عمیقاً از رژیم تزاری نفرت داشتند، همه عناصر مرفقی را به مبارزه علیه خودکامگی دعوت می نمودند. چرنیشفسکی خواهان لغای کامل سرواژ بدون غرامت، آزادی کامل آنها و انتقال رایگان همه اراضی به دهقانان بود. مساهی دلیرانه نیروهای مرفقی روسیه برای تشکل و رهبری مبارزه دهقانان کافی نبود. دهقانان به مبارزه شدید برای زمین و آزادی می پرداختند ولی آنها از لحاظ سیاسی متشکل نبودند و توانائی برانداختن سرواژ را نداشتند. با اینهمه قیام های آنان یکی از مهم ترین عواملی بود که تزاریسم را به لغای سرواژ در روسیه واداشت.

طبقه حاکم روسیه - اشراف و مالکان - متوجه شده

بودند که چگونه شیوه مزبور را بر حسب منافع خود تغییر دهند. بسیاری از ملاکان ضرورت لغای

سقوط سرواژ
در روسیه

سرواژ را تشخیص دادند. رشد جنبش دهقانی آنها را به ضرورت سیاسی لغای سرواژ متقاعد ساخته بود.

بحران شیوه سرواژ با شکست روسیه در جنگ کریمه با کشورهای سرمایه داری غرب (انگلیس، فرانسه و ایتالیا) که عقب ماندگی اقتصادی و نظامی این کشور را پسر ملا نمود تسریع شد. جنگ تضادهای اجتماعی را در کشور به حد نهائی خود رساند. ملاکان و تزار از بیم لغای سرواژ از پائین در نتیجه مبارزه دهقانان برای زمین و آزادی مجبور شدند به لغای سرواژ از بالا با تأمین حداکثر منافع برای ملاکان تن در دهند. بنا بر اصلاحات سال ۱۸۶۱، دهقانان قانوناً آزاد شدند و به آنها حقوق مدنی همگانی اعطا شد (حق معامله،

کسب و تجارت و تملك شخصی و جز آن). محتوی بودژوائی اصلاحات عبارت از این بود که دهقانان به صورت تولیدکنندگان کالایی مستقل درآمدند و این موجب تشدید جریان قشر بندی دهقانان و خانه خرابی اکثریت بزرگ آنان گشت. ملاکان در نظر داشتند سیادت اقتصادی خود را مستحکم کنند. آنها با پشتیبانی دستگاه دولتی کوشیدند از تکامل سرمایه داری در روسیه با کمک اصلاحات مانع شوند و نیز شیوه سرواژ را حفظ نمایند. اصلاحات مزبور همه اراضی زیر کشت دهقانان را در دست های ملاکان باقی گذاشت. به دهقانان اجازه داد قطعات کوچکی از اراضی را در برابر مبلغ معینی تصاحب کنند در حالی که ملاکان بهترین اراضی را برای خود حفظ نمودند. تا پایان تأدیة مبلغ باز خرید، قطعه زمین مزبور در تملك مالك زمین باقی بود و فقط زیر کشت دهقان بود. در طی دوره پرداخت وی در قبال استفاده از زمین کماکان مجبور به اجرای تعهدات معینی بود که مالك بر عهده او گذاشته بود. مبلغ خرامت یا باز خرید ثابت بود و مالك با سپردن آن به بانک میتواند بهره ای مساوی با درآمد سابق خود بدست آورد. بدین گونه مالکان با گرفتن تاوان در قبال «آزاد کردن» دهقانان چیزی از دست نمی دادند. مهم تر اینکه آنها با اجرای اصلاحات چیزی هم گیرشان می آمد؛ زیرا مبلغ باز خرید از بهای بازاری زمین تجاوز می کرد. دهقانان عملانه تنها زمین بلکه آزادی خود را نیز باز خرید می کردند و دولت «آزاد سازی» دهقانان را به غارت آشکار آنان بدل ساخت.

تا پایان پرداخت باز خرید زمین، دهقانان در حالت وابستگی به ملاکان باقی بودند و پس از باز خرید نیز به ارگان های اداری تزاری که خود نمایندة همان مالکان بود وابسته شدند. استقلال اقتصادی دهقانان نیز با حفظ جماعت که مالك قانونی زمین بود مقید گشت. بدون رضایت جماعت، دهقان نه میتواند زمین خود را واگذار سازد و نه روستای خود را ترك کند.

اصلاحات ۱۸۶۱ مبارزه دهقانان را علیه مالکان با زهم تشدید نمود. دهقانان ماهیت فئودالی تزاریسم را نمی شناختند و تصور می کردند که تزار به آنها آزادی واقعی بخشیده است لیکن ملاکان فرمان تزار را تعویض کرده

بودند. نومییدی دهقانان از اصلاحات و این شایعه که فرمان تزار در واقع علیه سرواژ است سبب موج تازه‌ای از جنبش دهقانان علیه ملاکان گشت. این عملیات بوسیله سپاهیان تزاری رحمانه فرونشانده شد. دمکرات‌های انقلابی به دهقانان توضیح می‌دادند که در اجرای اصلاحات، حکومت تزاری بی‌انگرمنافع و اراده‌اشرافیت زمین‌دار بوده است. آنان جوانان را دعوت می‌کردند که «به درون خلق بروند» و برای تعویض حکومت خودکامه باحکومت برگزیده خاق برای استقرار آزادی‌های دمکراتیک و برای ملی کردن زمین و بازگرداندن آن برای استفاده جماعت روستائی به تبلیغ پردازند.

یکی از نشانه‌های وضع انقلابی، قیام سال ۱۸۶۳ در لهستان بود که در آن زمان جزئی از امپراطوری روسیه بود. مبارزه برای آزادی ملی لهستان در عین حال مبارزه دهقانان لهستان و بلوروسی، لیتوانی و اوکراین برای زمین و لغو سرواژ بود. حکومت تزاری قیام را بی‌رحمانه فرونشاند ولی مجبور شد امتیازاتی بدهد. یعنی زمین‌هایی را که بوسیله ملاکین غصب شده بود به دهقانان بازگرداند و مبلغ بازخرید را در این مناطق کاهش داد. بدین گونه دهقانان به بهبود شرایط زندگی خود و لغو سرواژ در روسیه موفق گشتند.

ولی ادامه بقایای سرواژ در روستا و نیز ادامه دستگاه سیاسی اشرافی و استبدادی کماکان مانع تکامل سرمایه داری بود. اصلاحات ۱۸۶۱ پایه عقب ماندگی اقتصادی در کشاورزی - مالکیت بزرگ زمین مستی بر اصول نیمه سرواژ را حفظ کرد. کمبود زمین پس از اصلاحات دهقانان را مجبور به اجاره زمین مزروعی و چراگاه از ملاکان نمود. در برابر، دهقانان اراضی آنها را کشت می‌کردند. این شکل تازه‌ای از بیگاری کهن بود. بقایای نظام کهن همچنین شامل شیوه سهم‌بری بود که بنا بر آن دهقانان نیمی از محصول را به عنوان بهره - اجاره می‌پرداختند.

چون ملاکان از بهره کشی نیمه سرواژ در آمد سرشاری به دست می‌آوردند زمان درازی سپری شد تا اقتصاد خود را به راه سرمایه داری تکامل بکشانند.

الغای سرواژ در روستای روسیه سبب شکل گیری طبقات جدیدی گشت که ویژه جامعه سرمایه داری میباشند. رشد اقتصاد کالائی در روسیه جریان قشر بندی اجتماعی در آنرا پیش انداخت. در قطبی دهقانان یعنی تهی دستان روستایی بودند که قطعه زمین کوچکی در اختیار داشتند لیکن مجبور بودند نیروی کار خود را نیز بفروشند. در آغاز دهه ۱۸۸۰ در حدود نیمی از خانوارهای دهقانی فاقد اسب بودند یا تنها یک اسب داشتند. در قطب دیگر کولاک ها - بورژوازی روستایی - قرار داشتند که تقریباً ۲۰ درصد دهقانان را تشکیل می دادند. اینان دهقانان ثروتمندی بودند که زمین را از ملاکان و دهقانان خریده و از پروتاریای روستائی بعنوان کار مزدوری سود می جستند. توده متوسط دهقانان روسیه شامل دهقانان میانه حال بود که بخش بزرگ آنان رفته رفته تهی دست شده به صفوف پروتاریای روستایی می پیوستند. تنها معدودی از آنها به قشر فوقانی روستائیان راه می یافتند.

این قشر بندی دهقانان پیش از پیش تشدید می شد. کولاک ها از ۳۰ تا ۵۰ درصد کل اراضی مزروعی را در دست داشتند. اقتصاد آنها بیش از پیش رونق می یافت. کولاک ها از کار مزدوری توأم با فنون و ماشین آلات کشاورزی سود می جستند. قطعات کوچک زمین تحت تملک بخش بزرگ دهقانان دائماً رو به کاهش بود. دهقانان زمین را از ملاکان به اجاره گرفته و خود را به دام سرمایه داری گرفتار می ساختند.

در کشاورزی روسیه سرمایه داری راه ملاکی (به اصطلاح راه پروسی) تکامل را طی نمود. هنگامی که سرواژ در روسیه لغو شد ملاکان زمین را از چنگ دهقانان بیرون آوردند. دهقانان تقریباً بی زمین مجبور شدند بمنزله نیروی کار کشاورزی به کار برای ملاکان پرداخته و قطعه کوچک باقی مانده زمین را به کولاک ها بفروشند. این راه تکامل سرمایه داری در کشاورزی تسلط اقتصادی و سیاسی ملاکان را مدتها حفظ میکند.

دهقانان روسیه برای راه انقلابی تکامل، برای تقسیم املاک والغای کامل بقایای قنوداليسم به مبارزه ادامه دادند.

بررغم بقایای سرواژ- که جلوی تکامل سرمایه داری را در کشاورزی روسیه می‌گرفت- کشاورزی پیش از پیش به گردش کالایی افتاد. اقتصاد کولاسکی و نظام ملاکی به مؤسساتی که برای بازارهای داخلی و خارجی کالا تولید میکرد و مصرف‌کننده روز افزون کالاهای صنعتی بود تبدیل گشت. بازاری داخلی برای مصنوعات سرمایه داری تشکیل شد.

اهمیت اصلاحات ۱۸۶۱ در این بود که ورود روسیه راه عصر سرمایه داری صنعتی پیش انداخت.

قشر بندی دهقانان، جدائی بیشتر صنعت از کشاورزی، رشد شهرها و احداث راه آهن، بازاری داخلی برای صنعت بزرگ سرمایه داری بوجود آورد. در طی بیش از ۲۰ سال پس از اصلاحات ۲۰۰۰ کیلومتر راه آهن ساخته شد. سرمایه داری روسیه از طریق راه آهن برای ایجاد يك بازار ملی سود جست. بسیاری از بنگاه های صنعتی تأسیس شد. صنایع بافندگی و سنگین (فلزی، سوخت و جز آن) توسعه یافت. از لحاظ آهنگ پیشرفت سرمایه داری روسیه بر بسیاری از ممالک اروپای غربی پیشی جست.

تکامل سرمایه داری در روسیه سبب افزایش سریع نیروهای مولدهم در مرکز کشور و هم در نواحی دوردست گشت. ساخت اقتصادی جدید تغییراتی اساسی در ساخت اجتماعی جامعه فراهم آورد: دو طبقه جدید بورژوازی و پرولتاریا رودر روی هم قرار گرفته رشد یافتند. در این هنگام مقدمات اجتماعی-اقتصادی انقلاب بورژوا - دمکراتیک ۱۹۰۵ روسیه فراهم شده و کشور وارد مرحله نسوینی از تاریخ خود می‌گشت.

فصل پنجم

جنبش کارگری اروپا در قرن نوزدهم

در نتیجه انقلاب صنعتی، سرمایه داری به عصر جدیدی از تکامل خود، عصر تولید ماشین گام نهاد روابط تولید سرمایه داری به تدریج به صورت روابط مسلط در جامعه درآمد و مبارزه کارگران (پرولتاریا) و بورژوازی عصر تاریخی تازه‌ای را اعلام نمود.

شکل گیری
طبقه کارگر

ولی تفوق روابط تولید سرمایه داری جریانی ساده و خود به خودی نبود و مولود مبارزه اقتصادی و سیاسی دیرینه‌ای بود که میان طبقات جدید و طبقات حاکمه کهن از آغاز قرن هفدهم تا نیمه اول قرن نوزدهم ادامه داشت. بورژوازی پس از تصرف قدرت نه تنها از لحاظ اقتصادی بلکه از نظر سیاسی نیز به صورت طبقه مسلط درآمد.

در پایان قرن هژدهم و بویژه در طی نیمه اول قرن نوزدهم طبقه کارگر - که پیش از آن دنباله روبرژوازی در مبارزه‌اش علیه فئودالیسم بود - به مبارزه

مستقل خود علیه بورژوازی به صورت يك طبقه آغاز نهاد. در این دوره ایدئولوژی و سازمان‌های سیاسی مربوط به این طبقه تشکیل و مستحکم گشت.

بررغم انقلابات بورژوازی که در یکرشته کشورهای اروپائی بوقوع پیوسته بود، در این ممالک هنوز بقایای فئودالیسم که مانع تکامل صنعت بود به موجودیت خود ادامه می‌داد. مبارزه علیه این بقایا به رهبری بورژوازی و همکاری سایر اقشار جامعه و بطور عمده طبقه کارگر صورت می‌گرفت. رفته رفته طبقه کارگر نقش قطعی خود را در زندگی سیاسی ایفا مینمود.

البته باید دانست طبقه کارگر رسالت و وظایف تاریخی خود را بطور ناگهانی درک نمی‌کند. در آغاز این طبقه زیر تأثیر معنوی بورژوازی بود ولی در طی مبارزه سیاسی، اقتصادی و ایدئولوژیک خود به تدریج خود را از این نفوذ خلاصی بخشید و با تجربه خود به ضرورت پرداختن به فعالیتی مستقل برای حقوق خود و برای منافع اکثریت خلق متقاعد گشت. در طی نیمه اول قرن نوزدهم این جریان در کشورهای گوناگون بطور متفاوت لیکن با ماهیت مشترک روی داد.

همانطور که پیش از همه ممالک، انگلیس به راه تکامل سرمایه داری گام نهاد، جنبش طبقه کارگر این کشور نیز زودتر از ممالک دیگر آغاز و رشد

جنبش چارتیستی در انگلیس

یافت.

در آن زمان مسئله اصلی زندگی سیاسی انگلیس مسئله دموکراتیک شدن شیوه انتخابات بود، زیرا به موجب قوانین وقت اعضای پارلمان (مجلس عوام) نه به تناسب جمعیت بلکه از نواحی مختلف که از لحاظ مساحت و جمعیت نامساوی بودند، انتخاب می‌شدند. در نتیجه کسانی که به پارلمان راه می‌یافتند نماینده ملاکان (اشرافیت منکی بر زمین) و متمولان بودند و چون شهرهای بزرگ و شهرک‌ها نمایندگان مساوی داشتند نمایندگان منتخب شهرها در اقلیت بودند. این شیوه نمایندگی یکی از بقایای فئودالیسم در زندگی سیاسی کشور بود که

جلوی پیشرفت صنایع را می‌گرفت. در سال ۱۸۱۵ پارلمان که سخنگوی منافع ارباب فئودال بود اقدام به تصویب به اصطلاح «قانون غله» نمود که بهای غلات را بالا برد. این قانون به سود مالکان بود و به زیان بورژوازی صنعتی که مجبور بود مزد بیشتری به کارگران پردازد تا از گرسنگی هلاک نشوند. یکی دیگر از قوانینی که از رونق رشته بزرگ صنایع انگلیس - بافندگی - جلوگیری می‌کرد قانون مالیات برپشم وارده بود که در سال ۱۸۱۹ از تصویب پارلمان گذشت. در این شرایط بود که بخش پی‌گیر بورژوازی، بویژه مصمم‌ترین نمایندگان آن تقاضای اصلاح انتخابات را به نفع شرکت‌توده مردم در آن، مطرح نمودند. در حالی که رهبران محتاط‌تر بورژوازی می‌کوشیدند در شیوه انتخابات تغییراتی بدهند که بنا بر آن، انتخاب نمایندگان برحسب میزان جمعیت انجام شده و حق رأی فقط به کسانی اعطا شود که دارای درآمدی بیش از مزد کارگران بوده و در مدت زمان معینی در منطقه مفروض اقامت داشته باشند. بورژوازی سازمان‌های سیاسی خود را بوجود آورد و برای انتشار اندیشه‌های خود به نشر روزنامه‌ها و مجلات خاص خود پرداخت.

در همین زمان بود که طبقه کارگر انگلیس به صحنه مبارزه سیاسی وارد گشت. جنبش کارگری انگلیس از اواخر قرن هجدهم شروع شده بود و در آغاز به صورت شکستن و نابودی ماشین‌ها منظره گشت. کارگران به طولانی بودن ساعات کار (۱۴ تا ۱۶ ساعت) و رواج کار زنان و کودکان و تاچیز بودن مرزها و اخذ جریمه و باج بدین گونه اعتراض می‌کردند. علت آن بود که کارگران کارخانه‌ها در آن زمان از دهقانان و پیشه‌وران ورشکسته‌ای تشکیل می‌شد که به ضرورت استقرار ماشین در تولید ناآگاه بوده و ماشین را مسئول وضع محنت‌بار خود می‌دانستند. این جنبش نام لودهم بخود گرفت (ماخوذ از نام کارگری اسطوره‌ای موسوم به «لود» که گویا برای نخستین بار برای رهائی از شر استعمار ماشین خود را نابود ساخت). جنبش چنان توسعه یافت که حکومت مجبور به گذراندن قانونی گشت که بموجب آن کسانی که به ماشین‌ها آسیب می‌رسانند محکوم به حبس‌های طولانی می‌شدند (۱۷۸۲) و سپس قانون دیگری به تصویب

رسید که مجازات جرم مزبور را مرگ تعیین نمود (۱۸۱۳). بدین گونه دولت به دفاع از سرمایه داران پرداخت.

در آغاز قرن نوزدهم کارگران در مبارزه برای اصلاح شیوه انتخابات نقش فعال‌تری برعهده گرفتند. بویژه آن عده از کارگران که در مراکز صنعتی بزرگ نظیر لندن، منچستر، بیرمنگام و جز آن می‌زیستند. ورود کارگران به مبارزه برای اصلاح انتخابات این مبارزه سیاسی را دامن زد. حکومت از ترس گسترش بیشتر جنبش در سال ۱۸۳۲ قانونی گذراند که شیوه انتخابات را بنحوی تغییر داد که همه کسانی که دارای درآمد قابل توجهی بودند حق رأی یافتند. یعنی تقاضای بورژوازی بزرگ برآورده شد. از آن پس بورژوازی لیبرال از مبارزه برای اصلاح انتخابات کناره گرفت و ابتکار به دست کارگران و بخش پی‌گیر بورژوازی افتاد.

کارگران از تغییر شیوه انتخابات چیزی بدست نیاوردند و بنا بر این از بورژوازی چشم پوشیده و به تشکیل سازمان‌های ویژه خود پرداختند. بدین گونه «انجمن کارگران لندن» تشکیل یافت (۱۸۳۶). سال بعد انجمن برکنانه‌ای برای اصلاح انتخابات بیرون داد بنام منشور خلق (پپل چارت the peoples Chart). در نتیجه به سراسر جنبش نام چارتیزم داده شد. نمایندگان پی‌گیر بورژوازی نیز به جنبش مزبور پیوستند.

پس از انتشار منشور مزبور میتینگ‌های بزرگی برای بحث در باره آن تشکیل شد که حکومت به منظور جلوگیری از شرکت کارگران در آنها میتینگ‌های شبانه را ممنوع ساخت. روز ۲۸ مه ۱۸۲۸ میتینگ‌هایی در گلاسکو با شرکت ۲۰۰۰۰ نفر و در منچستر با شرکت در حدود ۴۰۰۰۰ نفر تشکیل شد. در اجتماعات مزبور برای نخستین‌بار چارتیست‌ها که قرار بود در ۴ فوریه ۱۸۳۹ در لندن تشکیل گردد نمایندگان انتخاب گشتند. کنگره کنوانسیون را برای رهبری جنبش چارتیستی برگزید. ولی حضور نمایندگان بورژوازی در کنوانسیون مانع کار آن شد. کنوانسیون برای استقرار حق رأی عمومی و مخفی، تقسیم مساوی نواحی، الغای همه شرایط نمایندگی، تجدید انتخاب سالانه

پارلمان و تعیین دستمزد برای نمایندگان به جمع آوری امضاء در زیر منشور پرداخت. تعداد ۱/۲۸۰/۰۰۰ امضا جمع آوری شد ولی پارلمان کماکان از رسیدگی به درخواست چارتهست‌ها خودداری ورزید.

رد شدن نخستین درخواست، کارگران را نومید ساخت. ولی نمایندگان بورژوازی با مشاهده جنبه توده‌ای جنبش ترجیح دادند از آن کناره‌گیری کنند و بدین گونه مساهبت طبقاتی خود را نشان دادند. آنان حتی مبارزه برای اصلاحات بورژوازی دمکراتیک را نیز ترك گفتند. از آن پس چارتهیزم به صورت جنبشی صرفاً کارگری درآمد. انجمن ملی چارتهست‌ها در ژوئیه ۱۸۴۰ تشکیل شد که دارای مشخصات ویژه جنبش طبقه کارگر بود. این سازمان دارای اساسنامه و کمیته اجرائی دائمی بود که اعضای آن مقرری منظم دریافت می‌داشتند.

انجمن منشور تازه‌ای که اینک حاوی يك رشته مطالبات اجتماعی بود تنظیم و تدوین نمود. منشور به ویژه به شرایط دشوار زندگی کارگران، جنبه برده‌وار کار و استبداد سیاسی اشاره داشت. فعالیت تازه‌ای برای جمع آوری امضا سازمان داده شد و درخواستی که به امضای ۳ میلیون نفر رسیده بود به پارلمان تقدیم شد که باردیگر با عدم توجه پارلمان روبرو گشت. سپس موجی از اعتصابات سراسر کشور را فرا گرفت. در سال ۱۸۴۷ پارلمان مجبور شد قانونی به تصویب برساند که بنا بر آن ساعت کار در ده ساعت تثبیت گردید.

گرچه انقلاب بورژوائی در فرانسه اساس فتودالیزم را برانداخت لیکن برخی از بقایای آنرا در زندگی اقتصادی و سیاسی محفوظ داشت. فرانسه از لحاظ سیاسی کشوری عقب مانده تر بود. سلطنت استبدادی

آغاز جنبش
کارگری
در فرانسه

آن پس از شکست ناپلئون بازگشت. قدرت پادشاه بوسیله دو مجلس محدود می‌شد: مجلس اعیان که اعضای آن توسط پادشاه انتخاب می‌شدند و مجلس نمایندگان که برگزیده کسانی بود که سالیانه دست کم ۳۰۰ فرانک درآمد داشته و مدتی در منطقه مفروض زندگی کرده باشند. نمایندگان باید صاحب

درآمد برالیانه‌ای معادل ۷۰۰ فرانک میبودند. بدیهی است این موضوع تعیین کننده ترکیب پارلمان بود که با پادشاه و منافع مالکان هماهنگی داشت. مثلاً پادشاه و پارلمان بهای چوب را که از آن برای استخراج و ذوب فلز ذغال تهیه می‌شد بالا بردند و بدین‌گونه مانع پیشرفت صنایع سنگین می‌شدند. حکومت فرانسه با هرگونه اصلاحات ارضی نیز مخالفت می‌نمود. کشاورزی در زندگی کشور مهم‌ترین نقش را داشت زیرا هنوز صنعت بقدر کافی تکامل نیافته بود. با اینهمه کشاورزی حاصلی پراکنده و کوچک داشت و از شیوه‌های سرمایه‌داری تولید فقط در یکسوم اراضی زیر کشت استفاده می‌شد. شیوه نصفه‌کاری the half-rent که بنا بر آن زارع مستأجر مجبور بود نیمی از محصول را به مالک تحویل دهد تکامل بیشتر صنعت را سد می‌کرد. از این رو زارعان مستأجر به افزایش محصول و مازاد قابل عرضه به بازار تولیدات کشاورزی علاقه‌مند نبودند. افزون بر این حکومت به اقتصاد دهقانان مالیات گزافی تحمیل می‌کرد که مانع تکامل تولید کالائی می‌گشت.

پیشرفت بیشتر اقتصاد فرانسه به تغییر نظام سیاسی بستگی داشت که مورد تقاضای بورژوازی صنعتی و کارگران بود. کارگران فرانسه در مبارزه علیه استبداد و ظلم مکتب‌خوایی را طی کرده بودند و از این رو در مبارزه علیه نظام موجود فعالانه شرکت داشتند. آگاه‌ترین کارگران به باشگاه‌های سیاسی که بوسیله نشر پی‌گیر بورژوازی تأسیس شده بود پیوستند. این باشگاه‌ها در باره وضع داخلی کشور به بحث پرداخته و برای روی کار آوردن حکومتی جدید برنامه‌هایی طرح می‌کردند. ولی حتی جناح پی‌گیر بورژوازی نیز از توجه به مسائل مربوط به بالا رفتن مزدها، کوتاه کردن روز کار، بهبود وضع مسکن و جز آن غافل بود. بنا بر این، کارگران به تشکیل سازمان‌ها و باشگاه‌های مخصوص و تدوین خواست‌های مورد نظر خود اقدام نمودند و فقط به مباحثه اکتفا نکرده علیه نظام موجود به اعتراض و شورش برمی‌خاستند. مثلاً میتوان به قیام کارگران لیون در سال ۱۸۳۱ و قیام کارگران پاریس ۱۸۳۲ و ۱۵۳۹، قیام مجلد کارگران لیون در ۱۸۳۳ اشاره نمود. قیام‌های مزبور شکست خورد لیکن سطح آگاهی کارگران را از توجه به زندگی

روزمره به مسائل عمیق‌تری متوجه ساخت و نشان داد که نیروی سیاسی جدیدی در پهنه تاریخ ظهور کرده است. با وجود سرکوبی قیام‌ها، نارضائتی خلق بیش از پیش شدت می‌یافت. در فرانسه انقلابی در شرف وقوع بود. (انقلاب ۱۸۴۸).

آلمان در آستانه انقلاب

تا سال ۱۸۴۰ هنوز در آلمان انقلاب بورژوازی بوقوع نپیوسته بود. کشور به تعدادی دولت‌های مستقل تقسیم شده بود. اتحادیه آلمان به ظاهر ۳۴ ایالت و ۴ شهر بزرگ را متحد کرده بود. ارگان عالی اتحادیه - بوند - شتاک - عملاً فاقد قدرت بود. این ارگان نه ارتش و نه حقوق قانونی و نه نمایندگی سیاسی در خارج داشت. تصمیمات بوندشتاک فقط پس از تصویب آن توسط سران همه ایالات و شهرها به مرحله اجرا درمی‌آمد. به عبارت دیگر بیچ دولت متمرکزی - که پایه تکامل سرمایه داری تواند بود - هنوز در آلمان تشکیل نشده و روابط بازرگانی میان دولت‌های گوناگون آلمان با مانع‌سدهای گمرکی روبرو بود.

در چنین شرایطی، تکامل سرمایه داری در آلمان مشکلات زیادی در سر راه خود داشت. يك اتحاد گمرکی که ۱۸ دولت آلمان را با جمعیتی بالغ بر ۲۳ میلیون متحد می‌ساخت فقط در سال ۳۴-۱۸۱۸ بوجود آمد. رشد صنعت و شهرها کند بود. مثلاً در دهه ۱۸۴۰، ۱۲ شهر بزرگ آلمان جمعیتی کمتر از پاریس داشت. در نیمه قرن ۱۹، انقلاب صنعتی در آلمان تازه مراحل اولیه خود را طی می‌کرد.

بورژوازی آلمان با مسئله وقوع انقلابی بورژوائی روبرو بود و برای دستیابی به قدرت خواهان ایجاد دولت متمرکز بود. لیکن بورژوازی جبهون آلمان ترجیح می‌داد که مسئله تغییر رژیم سیاسی را مطرح نکند و تنها به بکرشته اصلاحات دست زند.

طبقه کارگر آلمان دیرتر از طبقات کارگر انگلیس و فرانسه به پیدائی

آمد و مبارزه خود را در نیمه قرن نوزدهم آغاز کرد و در صدد تشکیل سازمان‌های خاص و اعلام تقاضای خود برآمد. به علت فقدان دموکراسی در آلمان، در آغاز سازمان‌هایی در خارج - سوئیس و انگلیس که دارای نظام سیاسی دموکراتیک‌تر بودند تشکیل شدند (از جمله اتحادیه خلق آلمان) و کوشیدند جنبش کارگری آلمان را از خارج هدایت کنند ولی از آنجا که رابطه آنها با کارگران ایالات مختلف آلمان ضعیف بود نتوانستند هیچ گونه راهنمایی عملی به جنبش طبقه کارگر بنمایند. با اینهمه در داخل کشور کارگران برای حقوق خود آشکارا به مبارزه می‌پرداختند. از آن جمله بود قیام کارگران در ناحیه سیلزی (پیشرفته‌ترین منطقه صنعتی آلمان) که شرایط زندگی در آنجا فوق‌العاده جان فرسا بود.

در نیمه قرن نوزدهم صنایع آلمان از مرحله مانوفاکتوری به تولید ماشین وارد شد و پیشرفت بیشتر آن در این هنگام منوط به الغای سریع فتودالیسم در کشور بود. چون حکومت اتحادیه آلمان مایل به اجرای اصلاحات ضروری نبود انقلاب حتمی الوقوع بنظر می‌رسید.

بطور کلی جنبش طبقه کارگر در اروپا پیش از صدور «مانیفست کارگری» بطور خود بخودی گسترش می‌یافت. کارگران هنوز نگرش مشترکی از جهان، جامعه و تکامل آن و نقش تاریخی خود - و خلاصه ایدئولوژی مشترک - نداشتند از این رو اقدامات آنها پراکنده و نامتشکل بود و معمولاً به شکست می‌انجامید.

سوسیالیسم تخیلی
تا میانه قرن نوزدهم، بیشترین بخش کارگران زیر نفوذ اندیشه‌های بورژوائی یا ایده‌های سوسیالیسم تخیلی بودند. سوسیالیسم تخیلی خیلی پیش از این زمان، همزمان با ظهور سرمایه داری و طبقه کارگر به پیدائی آمده بود. این مکتب عمده بیانگر اعتراض طبقه کارگر به ستم و بهره‌کشی و کوشش این طبقه برای استقرار

نظامی نو و عادلانه بود. نخستین نمایندگان سوسیالیسم تخیلی: توماس مور (۱۵۳۵-۱۴۷۴)، توماس کامپانلا [۱۶۳۹-۱۵۶۸]، فرانسیس نوئل بابوف (۱۷۹۷-۱۷۶۰) مورلی و دیگران از کاستی‌های جامعه مبتنی بر بهره‌کشی انسان از انسان به شدت انتقاد نموده ورشته ایده‌هایی را دربارهٔ تشکیل جامعه‌ای جدید و عادلانه پیشنهاد می‌کردند. به عقیدهٔ ایشان جامعهٔ نو باید میان همهٔ مردمان در تمامی سطوح زندگی تساوی سیاسی، اقتصادی و معنوی برقرار کند. ولی آنچه آنها نمی‌توانستند در بارهٔ آن سخن گویند این بود که جامعهٔ مزبور چگونه بوجود تواند آمد. ایشان معمولاً جامعه جدید را همچون چیزی دور از زندگی واقعی تصور می‌نمودند. مثلاً توماس مور جامعهٔ آیندهٔ خود را در جزیره‌ای خیالی که خود آنرا «اتوپیا» می‌خواند تأسیس کرد و از آن پس واژه «اتوپیا» در ردیف چیزی غیر واقعی و غیر قابل حصول در آمد.

در قرن نوزدهم سن سیمون (۱۸۲۵-۱۸۶۰)، چارلز فوریه ۱۸۳۷-۱۷۷۲) و رابرت آون (۱۸۵۸-۱۷۷۱)، سوسیالیسم اتوپیایی (تخیلی) را گسترش دادند. اینان تضادهای جامعهٔ سرمایه داری را مشاهده می‌کردند و معتقد بودند انقلاب بورژوازی برای زحمتکشان نه آزادی و نه برادری به ارمغان آورده است، گرچه این خواست‌ها بر پرچم انقلاب بورژوازی نقش بسته بود. سوسیالیست‌های تخیلی به سرمایه داری داغ تنک می‌زدند و جراحات آنرا افشانموده و در برابر آن، ایده آل نظام نوینی که عساری از بهره‌کشی و ستیزه‌های طبقاتی باشد می‌نهادند. سوسیالیست‌های تخیلی قرن نوزدهم اهمیت تکامل تولید را برای اجرای اصل توزیع برحسب کار و برای ارضای حواجج اساسی مردم دریافته بودند. ایشان حتی طرق معینی را برای انتقال از جامعهٔ سرمایه داری به جامعهٔ سوسیالیستی پیشنهاد می‌نمودند. مثلاً فوریه به ضرورت ایجاد «فالانژ» اعتقاد داشت. وی این ایده را از فیلیپ مقدونی - سردار یونان باستان - به وام گرفته بود که سپاهیان خود را در گروه‌های ضربتی جداگانه فالانژ - صف بندی می‌کرد. بنظر فوریه جامعهٔ آینده باید به طریق فالانژ سازمان یابد یعنی باید مشتمل بر گروه‌هایی مرکب از ۳۰۰-۴۰۰ خانوار

(۱۵۰۰-۱۶۰۰ نفر) گردد که زندگی خود را بنا بر اصول سوسیالیستی سامان دهند. فوریه بر آن بود که نمونه ارائه شده بوسیله این جوامع، کسان دیگر را به ضرورت ایجاد جامعه آینده متقاعد خواهد ساخت.

فوریه پس از انتشار کتاب خود و پیشنهاد ایده‌های اساسی خویش در مورد ایجاد جامعه تازه امیدوار بود که سرمایه دار «خوب»ی پیدا کند که داوطلبانه از سرمایه خود چشم پوشیده و از صمیم قلب برای بنای جامعه مزبور یعنی - فالانژ - بکوشد. وی بارها اعلام کرد آماده قبول داوطلبانی برای تحقق این ایده است ولی تا زمانی که زنده بود هیچکس به دعوت وی پاسخ نگفت. فوریه چشم از جهان بیست بی آنکه علت این را بفهمد که چرا ایده او با اقبال عمومی روبرو نگشت. سن‌سیمون حتی برای پایه گذاری جامعه آینده مبالغی سرمایه گذاری کرد و کوشید بنای زندگی آنرا بر اصول سوسیالیستی استوار سازد لیکن آن اجتماع بزودی به یک موسسه سرمایه داری معمولی با تمام تضادهایش تغییر یافت.

چرا سوسیالیست‌های تخیلی شکست یافتند؟ از آنرو که از جامعه تصویری علمی نداشتند. ایشان علت علمی تقسیم جامعه به طبقات را ندانسته منشاء آنرا به طبیعت شریک برخی زورمندان نسبت می‌دادند که یا از طریق زور و یا از طرق دیگر دارائی و حتی جان افراد ضعیف را به تملک خود در آورده و از لذت تساوی و برابری میان آدمیان نا آگاهند. بنابراین اینان از طرق واقعی حل این تضادها نیز عاجز بوده و فکر می‌کردند که با پندواندرز به ثروتمندان و سرمایه داران و ایجاد واحدهای نمونه میتوان جامعه‌ای فارغ از تضادهای طبقاتی آفرید. سوسیالیست‌های تخیلی اگر هم قانونمندی تکامل جامعه را می‌پذیرفتند، تصور می‌کردند در سراسر مراحل تکامل جامعه بشری قوانین واحدی حاکم است. ایشان میان قوانین اجتماعی با قوانین طبیعی تفاوتی قائل نبوده و معتقد بودند که همه انسان‌ها را میتوان به مردمان خوب و مردمان بد تقسیم کرد و بر آن بودند همانگونه که در طبیعت بارهای مشابه یکدیگر را دفع و بارهای مخالف جذب می‌کنند، آدمیان نیز با تمایلات همانند نمی‌توانند با